

## شهید محمد جمادی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۱۱/۱۵
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۱۲/۲۹
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	دلوار

# زندگینامه

در هنگامی که دیکتاتوری رژیم مشهور پهلوی در اوج قدرت با طش بود محمد متولد شد تولد محمد همزمان با خروش و قیام امامش در سال ۴۲ علیه رژیم پهلوی بود و این نشانه خوبی بود که محمد همزمان با قیام امامش پا بر صه وجود میگذارد محمد هم مانند همه شهدای انقلاب اسلامی از یک خانواده مذهبی و فقیر بود. او تا ۶ سالگی در کوچه های خاکی دلواری می زیست کوچه هایی که بوی رشادت و مردانگی شهید رئیسعلی دلواری در آن به مشام می رسید و اولین چیزی که از مکتب رئیسعلی دریافت کرد همان کفر ستیزی بود که نشان داد در آن به رتبه ممتازی رسید محمد پس از اتمام تحصیلات ابتدائی به مدرسه راهنمایی رئیسعلی دلواری رفت در آنجا بود که استعداد های مذهبی محمد شروع به رشد کرد ولی سیستم آموزشی نظام منحط پهلوی بزرگترین سد این پیشرفت و رشد بود ولی بحمد خدا و رهبر انقلاب در اواسط این مقطع تحصیلی نظام پوشیده پهلوی بر چیده گردید از این زمان است که محمد یکی از پیروان و یاران صدیق مکتب و رهبر می گردد و یکی از مدافعان سر سخت جمهوری اسلامی در این منطقه میشود او با وجود سن و سال کمی که در این زمان داشت ولی مکتب اسلام را به بزرگی مکتب دریافت میکرد و در گفتار و عملش اصالت و رسالت اسلامی کامل را حفظ مینمود و برای او دیگر در راه رشد اسلامی اش سدی نبود و هیچ چیز خوشحال کننده تر و بهتر از این برای محمد نمی تواند باشد او در سال ۵۸ از مدرسه راهنمایی با مدرک کتبی متعهد بودن، موفق به اخذ کارنامه قبولی راهنمایی شد از آن پس برای ادامه تحصیل راهی بوشهر شد و در هنرستان صنعتی مشغول تحصیل شد در بوشهر محیط بزرگتر و وسیع تر را برای پرورش استعداد های اسلامی و مکتبی خود یافت الحق چه بسیار خوب و صحیح از این محیط برای تربیت اسلامی خود بهره گرفت و در همین زمان بود که بفکر تشکیل انجمن اسلامی دلواری افتاد و با کمک یاران و همفکران با زحمات و مشقات فراوان و با وجود مشکلاتی فراوان که در سر راهشان بود به این مهم مبادرت ورزیدند از این به بعد ذکر و فکر محمد انجمن اسلامی و پیشبرد اهداف آن بود او در این راه از همه چیز خود می گذشت، حتی پولی که برای ادامه تحصیل خود میگرفت و به آن احتیاج شدید و مبرم داشت از خود میگرفت و در راه انجام کارهای تبلیغاتی انجمن خرج میکرد در زمانی که جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران اسلامی شروع میشود محمد نیز بفکر می افتد به هر طریقی که هست در این جنگ نیز شرکت کند و ادای دین نماید و مدتها با تبلیغات اسلامی که از خط راستین امام ریشه میگرفت به تقویت پشت جبهه پرداخت بخصوص در زمانی که لیبرالها بفکر ایجاد آشوب و بلوا در پشت جبهه بودند محمد فعالیت خود را برای افشای ماهیت آنها بیشتر کرد و در این زمان او همچنین یکی از بر پا کنندگان دعای کمیل شب جمعه در مسجد دلواری بود که محمد به آن خیلی علاقه داشت تا اینکه زمانی رسید که محمد فعالیت در پشت جبهه را برای خود را برای افشای ماهیت آنها بیشتر کرد و در این زمان او همچنین یکی از بر پا کنندگان دعا کمیل شب جمعه در مسجد دلواری بود که محمد به آن خیلی علاقه داشت تا اینکه زمانی رسید که محمد فعالیت در پشت جبهه را برای خود کافی ندید و بفکر افتاد که فعالانه در جبهه حضور یابد و با خصم کافر بجنگد بهمین خاطر مدرسه و درس را رها کرد و برای حضور به مدرسه بزرگتر و خواندن درس کاملتر به حلال احمر شتافت و پس از طی دوره ی آموزشی لازم به جبهه شوش رفت و سرانجام در تاریخ ۶۰/۱۲/۲۹ در همان جبهه به شهادت رسید و به لقا الله پیوست.

## وصیت نامه

وصیت نامه ام را با نام خدا آغاز می کنم

۱- اول اینکه از خانواده مان می خواهم که امام را فراموش نکنند و شب روز مشغول دعای امام باشند .

۲- مادرم خیال نکنی فرزندت محمد شهید شده بگو که محمد زنده است میدانی من عروسی نکرده ام وقت عروسی من پول حجله را به فقرا بده

۳- از برادرانم در انجمن اسلامی می خواهم که انجمن را گسترش دهند که چون ضروری است افرادی صالح را در انجمن بیاورند از برادرم حسین می خواهم که حسن برادر کوچکتر را در کارهای انجمن اسلامی شرکت بدهد و نگذارد که حسن فاسد شود و خودت نیز همینطور .

۴- از پدر و مادرم می خواهم که مبادا برای من گریه کنند زیرا که وعده لبیک حسین را در جبهه می شنوم و ندای پیروزی روح شهادت طلبی از امام که با پیام خود تمام جهان به لرزه می افتد فهمیده ام .

## مصاحبه

همه چیز را با عشق می توان توصیف کرد ولی خود عشق توصیف ناپذیر است . شهید جمادی ، چون عاشقان دیگر این سرزمین ، دل به لقای جانان بست و از دیار غربت به سرای آشنایی پرواز نمود . ایشان درخت وطن را با خون خویش آبیاری کرده و حیاتی تازه بخشید . شهید جمادی را همزمانی بیشتر از دیگران می شناسند شجاعت و شهامت وی در بین دوستان زبانزد است و اینکه ایشان جوانی بی ریا و دور از هر گونه تظاهر بود . خالصانه به مردم و اسلام خدمت می نمود و از هر گونه مساعدتی نسبت به دوستان و آشنایان دریغ نمی کرد . شهید جمادی شربت شیرین شهادت را عاشقانه سر کشید تا به پیمان خود نسبت به معشوق وفا نماید . فرشتگان آسمان برایش جشن گرفتند و سرودهای آسمانی خواندند .

هر چند ما برای شهیدان سوگنامه ها نوشتیم و در فراق آنان مرثیه ها خواندیم در این جا لازم است گفتاری از شهید بزرگوار بهشتی را به مطالب خود اضافه نمایم که فرموده است ( ما شهیدان را از دست نداده ایم بلکه آنان را بدست آورده ایم و شهیدان مایه افتخار مردم ما هستند . آری مملکت ما به واسطه خون پاک شهیدان دارای سرمایه ای مقدس و معنوی می باشد که ممالک دیگر از این گنج روحانی بی نصیب هستند .

## خاطرات

از دوستی شنیدم که در حول و حوش انقلاب بود که حکومت نظامی و سخت گیری های نظام استبدادی در صدد اعتلای خود بود و با هر گونه حرکت انقلابی برخورد شدید می شد ، روزی شهید جمادی با جسارت تمام شروع به چسپاندن عکس امام بر روی در و دیوار کرد که در آن هنگام ژاندارمری سابق فرا رسید و محمد را در حال انجام آن کار دیدند بر سرش ریختند و تا او را دستگیر نمایند ولی محمد با شجاعت کامل با آنها درگیر شد و پس از یکسری درگیری موفق به فرار گشت و در حال فرار شعار مرگ بر شاه را فریاد می کشید . خاطره دیگری که از آن شهید بزرگوار دارم این است که شهید در شب شهادتش به نزد من آمد تا او را در سنگر جا بدهیم زیرا او جای خود را به کسی دیگری داده بود و خود بی سنگر شده بود از آنجا که سنگر ما جا نداشت که البته خود شهید حقیقت را با چشمان عزیز خود مشاهده نمود و پس از گفتگویی اندک برای یافتن جا به سنگرهای دیگر رفت تا اینکه سرانجام موفق شد برای خود جای مناسبی پیدا نماید و شب من وقتی خوابیدم دیدم که محمد با سبیدی از گل های قرمز که زیبایی و عطر آنها بی حد و اندازه بود به نزد من آمد و به دستم داد و رفت در همین لحظه با صدای انفجار و بمب باران از خواب پریدم و به دلیل وظیفه ای که داشتم یعنی بهیار بودم شروع به مداوای زخمی ها و یافتن آنها کردم و در آن لحظه سخت بود که متوجه شدم محمد در این حمله به درجه والای شهادت رسیده و از اینکه چرا نتوانستم وی را در سنگر خود جا دهم خیلی متاثر گشتم و از این موضوع ناراحت و نگران بودم تا اینکه بعد از گذشت زمان زیادی از آن ماجرا در خواب محمد را دیدم که اسمم را صدا می زند وقتی به نزدش رفتم به رویم خندید و من را نوازش کرد بعد از این خواب ، دیگر از آن ماجرا ناراحت نبودم . [۱]

خاطره نویس : علی نامی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران